

# عصر طلائی امپراتوران بزرگ موریائی هند و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در کلون این دوره

تحلیل دقیق روابط دامنه‌دار ایران و هند در عصر هخامنشی بر اساس: فرضیه دکتر اسپونر هندشناس معروف انگلیسی و بررسی‌های عالمانه دکتر جیوانجی مدی ایران‌شناس پارسی هند در تأیید این فرضیه همراه با تاریخچه‌ای مختصر از روابط ایران و هند، در اعصار باستان

(۳)

ترجمه ، تهیه و تدوین : مهدی غروی  
با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما . بمبئی ، هند

## بخش دوم

ذکر شده است که مایا این بناها را با سحر و جادو برپاداشت و در کتاب کاتا سریت ساکارا Kathasaritsagara نیز آمده است که پاتالی پوترا با سحر و جادو ساخته شده است<sup>۱۹</sup> . و ما دیدیم که آنچه مگاستنس توصیف می‌کند و ساختنش را به چاندرا گوپتا نسبت میدهد همان بناهایی است که توسط مایا ساخته شده است و آنچه ما در پاتالی پوترا از دل خاک بیرون کشیده‌ایم ، همان کاخهای توصیف شده در مهابهارات است و درین رزمنامه نوشته شده است که این کاخها برای دانواها Danavas ساخته شده و ما با وبر هم عقیده‌ایم که می‌گوید این دانواها خارجی بوده‌اند .

بنابراین می‌توان گفت که این کاخهای ایرانی که با کمک و رهبری اهورمزدا يك وجود مقدس آسمانی ، يك خدا ، ساخته شده نشیمنگاه پادشاهانی غیر هندو بوده‌است ، پادشاهانی که به قرار استنتاج ما از مهابهارات از لحاظ نژاد ایرانی و از لحاظ دین زرتشتی بوده‌اند .

به نظر من و با مقدماتی که چیده شده است ، هیچ چاره‌ای جز پذیرفتن این واقعیت نداریم . این حکمتی است که اساطیر و مجموعه‌های حماسی بزرگ هند می‌دهند و مادر صفحات گذشته لایحه‌ای را که منجر به صدور این حکم شده‌است بنظر شما رسانده‌ایم .

از طرف دیگر آنچه مگاستنس درباره چاندرا گوپتا می‌گوید ، با این نظر توافق دارد و من در هیچ متنی از متون ادبی هند حکمی خلاف آن ندیده‌ام ، بدیهی است شواهد و مدارک باستانشناسی نیز با نظری که من می‌دهم منافات

اکنون بررسی مهابهارات را متوقف می‌کنیم و از پیدا کردن شواهد جدید که ممکن است درین مجموعه عظیم یافته شود صرف نظر می‌کنیم، شواهدی که ممکن است روشن کردن مطلب یعنی نفوذ هخامنشیان در دربار موریائیا کمک کند ، و قسمت دیگری از کار خود را آغاز می‌کنیم : نتیجه‌گیری از آنچه گفته‌ایم و از آنچه یافته‌ایم . و این کار را با جمله معروف هوپکنس آغاز می‌کنیم که می‌گوید :

( . . عظیم‌ترین کارهای ساختمانی عصر حماسی هند

دارای خصوصیات و طبیعت ایرانی است . )<sup>۱۸</sup>  
و در پاتالی پوترا می‌بینیم که آنچه کشف کرده‌ایم دارای خصوصیات ایرانی است و متعلق است به دوران امپراتور چاندرا گوپتا . در مهابهاراتا این بناها توصیف شده و ساخته شدن آن مرهون نیروهای فوق انسانی قلمداد شده است ، زائران چینی که خود تالار موریائیا را دیده‌اند ساختمان آنرا به جنها نسبت داده‌اند و دیدیم که سازنده اصلی بناها که خود يك نیروی خلاقه آسمانی است و بدان آسورا مایا گفته می‌شود انعکاسی از اهورامزدا ی ایرانی که خالق و سازنده عالی همه بناهای پرشکوه ایران هخامنشی است ، بدان قرار که در سنگ نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی نقش بسته است . کاخهای این پادشاهان همه بارهبری عالی آهورامزدا ساخته شده است و ما دیدیم که این بناها الگو و نمونه اصلی بناهای موریائی نیز هست . در حماسه‌ها همچنین

ندارد. درینجا نخستین پرسش که بنظر هر خواننده یا پژوهنده تیزبین می‌رسد اینست که چرا خانواده سلطنتی چاندراگوپتا موریائی نام گرفت و ریشه این کلمه چیست و از کجا آمده. بدیهی است اگر ثابت شود که این نام یک نام اصیل هندوست به ریشه و اساس کاری که در پیش داریم چه خدشه‌ای جبران ناپذیر وارد میشود، ولی آیا چنین است و آیا این نام یک هندوست؟ تنها توجیه و تفسیری که ازین نام شده اینست که چاندراگوپتا سلسله خود را بنام مادرش که از کاست سوندر بود و مورا Mura نام داشت و همسر ناندا (Nanda) بود موریائی نام داد. اما برای کسانی که در نظام طبقاتی هند مطالعاتی دارند و از روش کاست (Caste) آگاه‌اند، روشن است که این توجیه درست نیست زیرا با نظام طبقاتی منافی است و این تسمیه با احتمال قریب به یقین جعلی است و پایه و اساسی ندارد و کلمه مورا از نام این زن اشتقاق نیافته و هیچ توجیه و تفسیر دیگری نیز وجود ندارد که به نحوی دیگر ارتباط این نام را با اسامی هندو مربوط سازد.

با نظر گرفتن روابط بسیار نزدیک موربائی‌ها با ایران و میزان نفوذ هخامنشیان در دربار ایشان، آیا نمی‌توان فرض کرد که این سلسله نام خود را از ایران یا یکی از نواحی سرزمین ایران بزرگ گرفته باشد؟ تا امروز درین باره هیچگونه بررسی بعمل نیامده است و حتی تا پیش از حفریات اخیر پاتالی پوترا و بررسیهای من هیچگونه انگیزه‌ای برای این بررسی و تحقیق وجود نداشت، اما اکنون این انگیزه وجود دارد و من مصمم هستم که چنین تحقیقی را صورت بدهم، خوشبختانه در پرس‌وجوهای خود دانستم که دانشمند بزرگ هندو جایاسوال K.P. Jayaswal نیز درین باره بررسیهایی کرده است و او بود که مرا راهنمایی کرد و متوجه ساخت که درواستا کلمه موروا Mourva وجود دارد و همین نام در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان مارگو Margu شده است و به احتمال قوی نام این سلسله‌ازین کلمه اشتقاق یافته است این استنتاج که امتیازش به جایاسوال تعلق دارد به نظر من نه تنها محتمل است بلکه می‌توان گفت که با تحقیقاتی که من کرده‌ام و نتیجه‌ای که تاکنون گرفته‌ام بهیچوجه منافات ندارد و هم‌آهنگ است، استنتاجی است کاملاً مستدل و موجه.

اکنون نتیجه بررسیهای خود را درباره مرو برای شما بازگو می‌کنم مارگو موروا هر دو به مردم مرو اطلاق می‌شده است<sup>۴۰</sup> و نام مرو خود به اشکال گوناگون مرو، مرو و مائور Merv, Meru, Maur<sup>۴۱</sup> ضبط شده است شکل اخیر آن مائور برای ما که در آستانه این تحقیق قرار داریم بسیار پر معنی و ارزشمند است، بعلاوه مرو در اساطیر هر دو ملت

ایران و هند دارای مقامی شایسته و برجسته است. برآیاتی مرو همان‌جاست که هندیان و ایرانیان در آن با هم زندگی میکردند، بهشت آریائیهاست و گهواره اصلی تمدن و فرهنگ ایشان است ولی آیا میتوانیم مطلبی را که اکنون مورد بحث ماست در مورد مرو، مروی که این چنین از لحاظ سنن و روایات ملی ایرانیان و هندیان مهم است توجیه کنیم؟ آیا مرو میتواند سرچشمه و منشاء تمدن آریائی مادر (که تمدنهای ایرانی و هندی از آن زاده شد) باشد؟ وقتی در اسناد معتبر مانند انسیکلوپدی بریتانیا می‌بینیم که مرو از لحاظ سنن و روایات هندی اینقدر اهمیت دارد و از طرف دیگر در پورانا‌های هند Puranas بارها بنام موه مرو اشاره شده، مسلم میشود که مرو و کوه مرو هر دو یکی و دارای یک منشاء بوده‌اند ولی این دو کوه مرو Merv کجاست؟ از قرار گفته‌الدهام Oldham مرو در کنار جلگه‌ای وسیع قرار دارد و در حوالی آن کوهی دیده نمیشود. اکنون پرسش دیگری مطرح میشود چگونه ممکن است این مرو همان مرو افسانه‌ای و اساطیری هند باشد و این کوه مرو که همیشه نامش با نام شهر مرو همراه بوده است در کجای این جلگه قرار داشته است؟ آیا بهتر نیست که حدود بررسی خود را وسیع‌تر کنیم و از مروی که در آسیای مرکزی است موقتا چشم‌پوشی کنیم، شاید در نقطه‌ای دیگر گمشده خود را بیابیم، برای یافتن این گمشده این نکات معلوم را راهنمای خود قرار میدهیم:

- ۱ - نام شهر مرو از کلمه موروا Mourva اشتقاق یافته است.
- ۲ - نام رودخانه مرغاب که در فارس جریان دارد از کلمه مارگو Margu گرفته شده است.
- با بررسی بیشتر منطقه فارس به این نتیجه میرسیم که شاید مرو یا مروای باستانی همین سرزمین است که تخت-جمشید در آن قرار دارد و امروز مرودشت نام گرفته و گاهی بدان مرغاب میگویند. رودخانه‌ای که در جلگه مرغاب وجود دارد رود پلور است اما در حوالی جلگه مرغاب نامش به مرغاب مبدل میشود<sup>۴۲</sup>.
- مرغاب از لحاظ ایرانیان و آریائیهای خاوری سرزمینی

۱۸ - حماسه بزرگ Great Epic ص ۹۲ Hopkins.  
 ۱۹ - درین مورد مرهون راهنمایی دکتر وگل Vogel هستم - Mayaracitan Patalaputram - (K.i., 3.78)  
 ۲۰ - بارتلمه Altiranisches Wartebuch ص ۱۱۴۷.  
 ۲۱ - انسیکلوپدی بریتانیکا ج ۱۸ ص ۱۷۵.  
 ۲۲ - لرد کرزن، ایران ج ۲ ص ۱۳۶. پنجامین ایران ص ۹۷.  
 تاریخ هنر ایران، پرت و چیبیز مترجم انگلیسی ص ۲۷۷.  
 ۲۳ - جاکسن ایران در گذشته و حال ص ۳۱۰.

است بسیار پرمعنی، مرغاب نخستین مرکز اداری و فرهنگی هخامنشیان است و پایتخت کوروش و کمبوجیه یعنی پاسارگاد را در خود جای داده است. این سرزمین سرزمینی است که برای توجیه روایات حماسی و اساطیری آریائیسان ممکن است بهترین نقطه باشد. این یکی از سرزمینهای است که آریائیها تمدن درخشان خود را در آن پایه‌گذاری کرده‌اند، آنچه مسلم است اینست که هخامنشیان از اینجا آغاز کردند و سپس به تخت جمشید رفتند بخصوص که ناحیه مرغاب یک ناحیه کوهستانی است و تخت جمشید خود در کنار کوهی بنام کوه شاهان قرار دارد<sup>۴۳</sup>.

آیا بهترینست قبول کنیم که چاندرا گوپتا در پی افگندن پایتخت بزرگ خود که از اینجا بسیار دور بود الگو و نمونه‌ای جز این نداشت، نوشته‌های هیون تسانگ نیز خود گواه برین مدعاست.

با قبول این مطلب یعنی انتخاب این سرزمین بعنوان یک سرزمین اولیه انشعاب و تطابق تمدنهای آریائی یک جواب کامل و قطعی بتمام پرسشهای مربوط به افسانه‌های مرو و کوه مرو بدست خواهیم آورد. برای رفع هرگونه شک و تردید و یافتن گواه بیشتر به نقل و به بررسی یک روایت پالی می‌پردازیم، درین روایت کوه مرو چنین توصیف شده است: جائی که آسوارها در دامان آن استقرار یافتند و بهشتی که پناهگاه سی‌وسه خدا بود در قله آن قرار داشت<sup>۴۴</sup> بنظر من این شماره سی‌وسه از لحاظ دیانت زرتشتی یک شماره مقدس است بنابراین ماخذ و منشاء اصلی این روایت اساطیر و روایات هندو نیست از طرف دیگر بلندی کوه مرو در پوراناها ۸۴۰۰۰ یوجانا Yojana ضبط شده است که آنهم از لحاظ آئین زرتشتی قابل بررسی است، بنظر من این ۸۴ حاصل ضرب ۷×۱۲ است که هر دو از اعداد مقدس زرتشتیان است<sup>۴۵</sup>، تعداد استوپاهائی که توسط آشوکا ساخته شده نیز همین عدد ۸۴۰۰۰ است<sup>۴۶</sup> و این خود از لحاظ بررسیهای ما کمال اهمیت را داراست، با کمی دقت در اندازه‌های تخت جمشید می‌بینیم که سردر معروف خشایارشا نیز ۸۴ ذرع است. به این ترتیب و با راهنماییهای جاباسوال دانستیم که کلمه موریبا Maurya از موروا Maurva که ایرانی است و پارسی است گرفته شده است و خود من این فرضیه را بدین ترتیب تکمیل می‌کنم که اصل وریشه کلمه مرو شهر مرو که در آسیای مرکزی واقع است نمی‌باشد، بلکه آنرا از نام جلگه مرغاب در فارس مرکزی در حوالی تخت جمشید و پاسارگاد گرفته‌اند و این خود می‌تواند برای ما روایات مورخان یونان و روایت‌های دیگر را که می‌گویند قصرهای چاندرا گوپتا تقلیدی از قصرهای تخت جمشید است توجیه کند و مجوزی بمانده که ادعا کنیم خود چاندرا گوپتا نیز از همین

سرزمین برخاسته بود و دست کم این سرزمین پدران و نیایان وی بود.

اکنون با در نظر گرفتن آنچه از کتاب مهابهارات استنباط کرده‌ایم مطلب دیگری را مطرح می‌کنیم، درین کتاب تصریح می‌شود که کاخهای موریائی هند به گروه پادشاهان خارجی بنام دانوا Danava اختصاص داشته است بنابر بحثی که ما داشته‌ایم و نتیجه‌گیری‌هایی که ما کرده‌ایم موریایا به سرزمین مرکزی فارس حوزه رود مرغاب منسوب بوده‌اند و شاید از اولاد و احفاد هخامنشیان بوده‌اند، حال با توجه به این کلمه یعنی دانوا، این مطلب که زرتشتیان خود را در نوشته‌های باستانی آریاودانگاو - Airyavo Danghavo<sup>۴۷</sup> می‌خوانده‌اند پرمعنی و قابل موشکافی نیست؛ البته می‌توانم از لحاظ علم زبانشناسی این بحث را ادامه دهم زیرا همه می‌دانیم که نگ ngh زبانهای قدیمی ایران درین زبانها S است<sup>۴۸</sup> و معادل این کلمه در سانسکریت به S تبدیل می‌شود، یعنی هم‌ریشه‌اش داسیواو (Dasyavah) است اما آیا این قاعده و لغت را در مورد اسامی خارجی که به هند آمده‌اند نیز می‌توان معتبر و مؤثر دانست؟ پاسخ این پرسش منفی است زیرا کسانی که سالها در هند مانده و به ادبیات و زبانهای هندی آشنائی دارند، بخوبی می‌دانند که این مطلب یعنی تلفظ دانوا بجای دانگوا توسط یک پاندیت هندو طبیعی و عادی است اما من نمی‌خواهم با این روش بر ادعای خود مهر اثبات بزنم و اجازه می‌خواهم که مطلب را در همین جا رها کرده بحث جدیدی را آغاز کنم زیرا آنقدر شواهد و دلایل دیگر هست که ذکر شده و خواهد شد و نیازی به اثبات وحدت و کلمه فوق نداریم.

بحث جدید درباره سکه‌های موریائی است و اثرات و نفوذ آئین زرتشتی و تمدن ایرانی هخامنشی در تکوین این سکه‌ها. قدیمی‌ترین سکه‌ها سکه‌های منگه‌ای فشاری بوده است و بدون شک موریائی‌ها نیز ازین نوع سکه‌ها می‌زده‌اند و بکار می‌برده‌اند چون بدون سکه که نمی‌توانسته‌اند حکومت کنند و سکه‌های از نوع جدیدتر هم نداشته‌اند و نمی‌توانسته‌اند داشته باشند، فرضیه‌ای که من مطرح می‌کنم اینست که این سکه‌های منسوب به موریائیها آنطور که ادعا شده است مطابق و موافق با گروه سکه‌های ما نبوده بلکه از هر لحاظ با سکه‌های هخامنشی توافقی و تطابق نداشته‌اند، من این استنتاج را از کارهای علمی یک دانشمند فرانسوی<sup>۴۹</sup> که اخیراً نمایشگاهی از سکه‌های ایرانی داشت استنتاج می‌کنم و به جرأت می‌توانم بگویم که این سکه‌ها منسوب به موریائیها اگر کاملاً ایرانی نباشند به سکه‌های ایرانی هخامنشی گرایش بسیار دارند، البته باید اذعان کرد که این سکه‌ها انواع بسیار دارند و اشخاص گوناگون آنها را ضرب و بحریان گذاشته‌اند.

بررسی ما در مورد این سکه‌ها دشوار است و نتیجه حاصله آن محدود اما من به يك دسته از این سکه‌ها که دارای هم‌آهنگی و وحدت هستند در پیشاور<sup>۳۰</sup> دست یافتیم و روی آنها مطالعه ویژه‌ای انجام دادیم، نتیجه کار بسیار رضایت‌بخش بود همان نتیجه‌ای که من انتظار داشتم. در میان گروه سکه‌ها سرانجام توانستم يك طبقه‌بندی درست انجام بدهم و سکه‌هایی که دارای علامتهای متجانس بود و هم‌آهنگی داشت انتخاب کنم این‌ها سکه‌هایی بودند که طبق علامات مشخصه در ضرابخانه واحدی زده شده بودند، بعبارت دیگر يك گروه سکه از يك طبقه واحد کشف و تنظیم شد.

برین سکه‌ها این نقشها را می‌بینیم:

۱ - علامت ساده خورشید.

۲ - علامت خورشید بشکل نشانه‌های نجومی، علامت

برج ثور.

۳ - يك شاخه.

۴ - گاو کوهاندار همراه با علامت برج ثور.

۵ - چیتیا Chaitya (درباره‌اش توضیح داده می‌شود).

در سال ۱۹۰۶ که این سکه‌ها کشف و مورد بررسی قرار گرفته بود تصور من این بود که این سکه‌ها بودایی هستند اما اکنون بصراحت می‌گویم که این سکه‌ها سکه‌های زرتشتی هستند و میان آنها و سکه‌های بودایی اختلاف فراوان وجود دارد. نظر من درباره این سکه‌ها و علائم آن بقرار زیر است:

آن علامت اول که بدون گفتگو يك علامت زرتشتی است و به نیایش خورشید مربوط می‌شود. درباره علامت دوم نمی‌توانم اظهار نظر کنم، اما اثری از علامت گاو (برج ثور) در آن هست. (علامت گاو در منطقه البروج).

علامت سوم یعنی شاخه که با احتمال قوی شاخه‌ای است از دوخت هوم و اثری از هندوئیسم در آن نیست. شاخه درخت هوم را فرشته نگهبان زرتشت هنگام تولد وی از بهشت بزمین آورد<sup>۳۱</sup>.

گاو کوهاندار را می‌توانیم با گاوانر که علامت مشخصه خورشید است مقایسه و توجیه کنیم و تا اورین Taurine یعنی علامت برج ثور (که تاکنون هرگز توجیه نشده است) با علامت رسمی ایران باستان تطابق دارد<sup>۳۲</sup> این علامت سر گاو حتی در بعضی از سکه‌های ساسانیان نیز دیده می‌شود<sup>۳۳</sup>.

اما آن علامت آخر که بدان چیتیا نام داده‌ایم از همه اینها مهمتر است می‌نمی‌دانم چه کسی و کدام دانشمند برای معرفی این نقش پیشقدم شده است و چه تعبیر و تفسیری از آن می‌کنند، آنچه من ادعا می‌کنم اینست که این نشانه يك علامت بودایی نیست ما آنرا در تهستونهای قصر چاندر اگوپتا

نیز می‌یابیم، به عقیده سر جان مارشال دانشمند شرقشناس این علامت دارای اساس و پایه‌ای است که به تمدن‌های بین‌النهرین و سرزمین هلالی مربوط می‌شود، در میان پیروان مذهب جین بسیار شناخته شده و محترم است و از آن علامتی برای تیرتامکارا Tirtamkara<sup>۳۴</sup> افاده می‌کنند و آنرا به کوه مرو مربوط و منسوب می‌دانند و این مهمترین مدرکی است که من در پی‌جویی آن بودم.

از قرار گفته بانرجی Banerji البته درست هم هست، توزیع جغرافیایی نقش این سکه‌ها غیر عادی و غیر قابل تنظیم است مگر این سه دسته سکه:

۱ - سکه‌های منگنه‌ای و فشاری.

۲ - بعضی سکه‌های مشابه متعلق به طبقات فرمانروا در اجتماعهای باستانی هند.

۳ - سکه‌های سانراپها و مهاساتراپهای غربی هند.

سکه‌های تاکسیلای باستان پراکندگی و مقبولیت قابل توجهی داشت، برخی از محققان بر آنند که این نشانه‌ها مهرهای فرمانروایان محلی است که خود بطور پراکنده سکه می‌زده‌اند، بنظر من این فرضیه درست نیست و باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و يك طبقه‌بندی و تنظیم واقعی صورت گیرد، طبقه‌بندی با در نظر گرفتن تمام اطلاعات و امکانات موجود و خصوصیات سکه‌ها. مثلاً وقتی می‌بینیم که سکه‌ها از لحاظ وزن با سکه‌های هخامنشی مطابقت دارد و ضمناً حامل علامت خورشید (یا علامتی دیگر که بتوان آنرا از لحاظ مقدسات زرتشتیان تعبیر کرد) باشد و در طرف دیگر آن نقش طاوسی که در روی يك کوه ایستاده است دیده شود، باید اذعان کرد که آن سکه سکه مورپائی است.

۲۴ - چیلدر Childer لغتنامه ویلسن ویشنو پورانا Vishnu Purana

۲۵ - براون تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۳۱۰/۴۰۸

۲۶ - اسمیت آشوکا ص ۱۰۷

۲۷ - مقاله ایران (Persia) در دائرةالمعارف بریتانیکا ص ۲۴۶ جلد ۲۱

۲۸ - درگانهها: نمانگا وانگه‌نوش و منن‌گو در سانسکریت: نما و سورومنا. منبع فوق ج ۲۱ ص ۲۴۷

۲۹ - دکوردمانش M.J.A. De Courdemanche در مجله آسیائی فرانسه ژانویه ۱۹۱۲

۳۰ - به مقاله من در سالنامه باستانشناسی ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵ نگاه کنید.

۳۱ - جاکسن زرتشت ص ۲۵ - ۴۰ - بنجامین ایران Persia ص ۹

۳۳ - اسمیت. کاتالک سکه‌های موجود در موزه‌های هند ص ۲۲۳

۳۴ - درین باره خود را مرهون راهنماییهای دانشمند هندو R.D. Banerji می‌دانم.

بخصوص در موردی که عصر رواج سکه با دوران حکمرانی این شاهان مطابقت دارد، البته با در نظر گرفتن درجه اثر و نفوذ آئین زرتشتی و تمدن هخامنشی در شاهنشاهی این سلسله.

پس می‌توان گفت که پیدا شدن این سکه‌ها نیز دلیلی دیگر است بر درستی و استواری ادعای ما، ادعایی که بنظر ما بمرحله اثبات رسیده است و در اینجا باز تکرار می‌شود:

امپراتوران موریائی نه تنها زرتشتی بودند اصل و منشاء ایشان نیز مرو (درحوالی تخت جمشید) بوده است<sup>۳۵</sup>. در پاتانجلی Patangali عبارتی است که وبر Weber آنرا بی‌معنی و مهمل تصور کرده‌است، در صورتیکه اگر این اشتقاق یعنی اشتقاق نام این سلسله از موروا را قبول داشته باشیم این عبارت مبهم و نامفهوم کاملاً توجیه می‌شود [در اینجا نویسنده درباره این متن و توجیه و تفسیر آن بحث مفصلی دارد و نتیجه‌گیری می‌کند که درین عصر تجارت مجسمه‌هایی که در خارج از هند ساخته می‌شد و در هند بازار فروش داشت و دارای رونق بسیار بود از طرف دیگر در تهیه این مجسمه‌ها اثر نفوذ هنر ایرانی هویدا است، موریائیه نیز ازین تجارت حمایت می‌کردند و در یک جا مایا با غرور فراوان خود را سازنده ارابه‌های اسبی می‌داند، درین پیکره‌ها نیز نقش ارابه‌های اسبی و اسب‌کنده شده بود نقشه‌هایی که مورد علاقه و توجه ایران قدیم بود. در بعضی از متن‌های قدیم هند از جمله سوترای پانی Panini's Sutra نیز بدین مطلب اشاره شده است و باین ترتیب معمای موجود در عبارت پاتانجلی با توجه و علاقمندی موریائیه به ایران و هنر ایران و احترام به آئین زرتشتی گشوده می‌شود، برای کوتاه کردن سخن از نقل به تفصیل خودداری شد]. یکی دیگر از دلایل این ادعا، یعنی خارجی بودن نام این سلسله، سکوت متن‌های هندو درین باره است، درین متن‌ها این نام بندرت برده می‌شود. گذشته از ادبیات بودائی و مجموعه موداراکشاسا Mudarakshasa این نام در منابع دیگر بسختی یافت می‌شود.

برخلاف تصور عموم، این نام در کتیبه کاروالا در غار هاتی گومفا Hathigumpha (در ناحیه کاندگیری Khandagiri) ذکر نشده است، تا حدودی که من‌اطلاع دارم و می‌توانم اظهار عقیده کنم، قدیم‌ترین جایی که این نام ذکر شده است کتیبه رودرادامان Rudradaman در ناحیه گیرنار Girnar است و این خود دلیل بارز نفوذ ایران قدیم در نواحی شمال‌غربی هند باستان است و شاید بتوان گفت این رودرادامان خود مهاکشاتراپ Mahakshatrapi (ساتراپ) این ناحیه بوده است، درباره این شخص که آیا ایرانی بوده است یا هندو اکنون هیچ اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. سکوت متن‌های هندو درباره شاهان موریائی تا بحال

یک معما بوده است، آیا دلیل این سکوت بودائی بودن آشوکا است؟ زیرا مؤلفان و نویسندگان هندو آشوکا را که بودائی شده بود دوست نداشتند و از ذکر نامش خودداری کردند؟ البته مسئله بودائی بودن آشوکا بسیار مهم و قابل بحث است، اما اگر به این مطلب توجه داشته باشیم که بودیسم خود شاخه‌ای است از هندوئیسم (که ما ثابت خواهیم کرد که نیست) تغییر مذهب آشوکا نمی‌بایستی باعث این همه کم‌لطفی و کم‌توجهی نویسندگان هندو نسبت بوی گردد، از طرف دیگر آشوکا تغییر مذهب داد و بودائی شد، علت سکوت ایشان در مورد چاندراگوپتا چیست؟ چاندراگوپتا که باید بوی افتخار کنند و نامش را جاودان سازند! چاندراگوپتا بودائی نبود و بعنوان نخستین امپراتور بزرگ هند اگر از طرف شاعران و نویسندگان هندی ستوده می‌شد، می‌توانست مقامی مانند ویشنو یا شیوا کسب کند و اکنون در اوراق تاریخ چهره او را در حالیکه با هاله‌ای از نور احاطه شده است، مشاهده می‌کردیم اما چنین نیست و اوراق تاریخ این امپراتوران را، غباری از سکوت و ابهام پوشانده است و همه مورخان و هندشناسان درین باره از خود می‌پرسند، چرا چاندراگوپتا و موقعیتش را یک پرده ابهام و کم‌توجهی پوشانده است؟ سلاطین برهمنی سلسله سونگا Sunga که جانشینان موریائیه هستند، با لاف و گزاف و غرور بسیار از انهدام کامل این سلسله پادشاهان، که از تراد پست بودند و جز ظلم و جور کاری نداشتند، سخن می‌گویند، این گفته را با گفته راجاتارانگینی Rajatarangini مقایسه کنیم، در اینجا به ۵۲ پادشاه گمنام غیر معروف اشاره شده است، پادشاهانی که در عصر اعتلا حتی قدرت نداشتند و نمی‌توانستند که شاعران را برای خواندن دعا و مدیحه اجیر کنند، شگفتی ما هنگامی به اوج می‌رسد که می‌بینیم که نام آشوکا نیز درین فهرست ذکر شده است، اکنون شکی که درباره اصالت و هندو بودن موریائیه داشتیم صحیح و منطقی جلوه‌گر می‌شود.

همه میدانیم که چاندراگوپتا که بود، اما چاندراگوپتا در کجا درخشید؟ و چگونه به پیروزی رسید پاسخ این پرسشها چیست؟ وی در مغرب هند به پیروزی رسید و با کمک ایرانیان حکومت موریائی را پایه‌گذاری کرد وی در تاکسیلا درخشید و همراه اسکندر وارد هند شد اما نمی‌دانیم که درین هنگام که همراه اسکندر بود، خود یکی از اسیران نامدار ایرانی بود یا یکی از میزبانان بومی و محلی آنچه، پلوتارک گفته و تا حدودی مسیر تحقیقات ما را روشن ساخته اینست که چاندراگوپتا پس از مرگ اسکندر، با سپاهی بزرگ از ایرانیان به ماگدها رفت که تاج شاهی را بدست آورد. به شهادت موداراکشاسا Mudarakshasa وی با سپاهی که

بهمراه داشت ، آخرین ناندا Nanda را که درنواحی مرزی حکومت داشت ، شکست داد و همراه وی که ازهر لحاظ ایرانی بود وارد هند شد و با کمک همین شخص و ایرانیانی که دوروبرش بودند ، موفق شد که قصرهای شبیه تخت جمشید برای خود بسازد و آنها را با نقش‌های خارجی غیر هندی بمانند پیکره‌های ایرانی بیاراید . دربار وی یک دربار ایرانی بود و وی در همه کار خنی شستن موی سر ، از پادشاهان ایران تقلید می‌کرد ، اونمایشگر چهره واقعی تمدن هخامنشی ، درسرمین هند بود و کتیبه‌های نواده‌اش آشوکا این واقعیت را بخوبی نمایان می‌سازد ، معمارها و سازندگان کاخهای وی نیز همه از ایران آمدند و او برای این کارگران فنی و مهمانان صنعتگر چنان ارزشی قائل بود که طبق قانون برای کسانی که به این مهمانان صدمه‌ای بزنند یا توهین کنند ، جریمه‌های بسیار سنگین تعیین کرد و همین کارگران ایرانی بودند ، که اهورمزدا ی ایرانی را بهند آوردند و انعکاس این نام هنوز هم بشکل آسورامایا بگوش ما می‌رسد . وقتی می‌بینیم که چاندراگوپتا بادختر سلوکس که پادشاه ایران در آن عصر بود ، ازدواج می‌کند همه این حکم‌ها و ادعاها برای ما بیشتر قابل قبول و منطقی جلوه‌گر می‌شود و همان سؤال اساسی را خواهی نخواهی باز تکرار می‌کنیم : آیا چاندراگوپتا خود ایرانی بود ؟ آیا نخستین امپراتور بزرگ هند یک پارسی بود ؟ برای شناسائی بیشتر چاندراگوپتا ، دو مطلب را بررسی می‌کنیم ، زیرا بدون بررسی این دو مطلب فرض اساسی ما پایه‌هایش متزلزل و سست خواهد بود ، این دو مطلب یکی وجود شخصیت بارزی چون چاناکیا Chanakia وزیر برهمن چاندراگوپتا است که کارهای ساختمانی و جهانگشائی امپراتور را مرهون لیاقت و کاردانی وی می‌دانند و مطلب دیگر ارتباط و بستگی چاندراگوپتا با آخرین افراد خاندان نانداست ، زیرا خاندان ناندا با احتمال قوی خود نیز ایرانی بودند .

بررسی روابط چاندراگوپتا با خاندان ناندا دشوار نیست ، در بعضی منابع به پادشاهان نخستین موریا ئی لقب ناواناندا داده شده است که به معنی نه‌نانداست ، تا بحال برداشت دانشمندان از این اصطلاح این بود که نویسندگان قدیم هند این پادشاهان را نیز از خاندان ناندا و پادشاهیشان را دنباله پادشاهی نانداها می‌دانستند و این مشکلی عجیب بود ، تا اینکه دانشمند هندو جایاسوال Jayswal<sup>۳۶</sup> با استنتاج جدید خود ، گره کور این معمارا گشود و اعلام داشت که ناواناندا Nava Nanda به معنی نه‌ناندا نیست بلکه بمعنی ناندا های نوین است که فقط شامل دو پادشاه آخر از سلسله نانداست و اصولاً کسی از موریا ئیها را شامل نمی‌گردد . علت این طبقه‌بندی داخلی این بوده است که پادشاهان

اولیه این سلسله هندوهای وفادار و مؤمن بودند ، در حالیکه دوپادشاه از پادشاهان آخرین این سلسله چنین نبودند و تمام مورخان صاحب نظر برآنند که باید میان پادشاهان نخستین این سلسله و این دو پادشاه آخرین يك فصل مشخص‌کننده قایل شویم ، این دو پادشاه منفور بودند اما هیچ مدرک و سندی هم در دست ما نیست که ثابت کند که این دو پادشاه بر علیه کشاتریا Kshatriyas بوده‌اند و ایشان را برانداخته‌اند که این مطلب باعث خلق این نفرت شده باشد ، اما اگر نانداها را خارجی و مثلاً ایرانی بدانیم ، مشکل حل است در صورتیکه اگر ایشان را هندو و بومی بنامیم مطلب غیر مفهوم و مبهم خواهد شد ، بخاطر داشته باشیم که این نانداهای اولیه که موفق به تشکیل سلطنت شدند از لحاظ ثروت ممتاز بودند . ماکوشی خواهیم داشت که ثابت کنیم که ریشه و اساس این سلسله نیز پارسی (ایرانی) است ، استنتاج ما که منجر به این ادعا میشود اینست که این گروه ابتدا بعنوان تاجر و معامله‌گر وارد شدند و سپس دولت خود را پایه‌گذاری کردند ، همانگونه که انگلستان با کمک بازرگانان انگلیسی دولت هند انگلیسی را تشکیل داد .

ما تا بحال چندبار به بی‌اعتنائی گپیچ‌کننده نویسندگان هند بامپراتوران بزرگ موریا ئی اشاره کرده‌ایم ، اکنون باید یادآور شویم که این بی‌اعتنائی و سکوت در مورد این دو پادشاه ناندا نیز برقرار بود و حتی میتوان گفت که نانداها بمراتب بیش از موریا ئیها قربانی این بی‌مهری شدید هندوان شده‌اند ، بدون شك این بی‌مهری باید دلیل قاطعی داشته باشد ، آیا این دلیل قاطع همبستگی و ارتباط با مسائل مربوط به تژاد نداشته است ؟ دو پادشاه آخرین ناندا و همه موریا ئیها بيك نیست و يك وجه دچار این قهر و بی‌اعتنائی شده‌اند . اکنون برای ما علت این سکوت و بی‌مهری روشن شده است . وضع درباره چاناکیا بیشتر قابل موشکافی و توجه است . او را نیز برای نخستین بار در تاکیسیلا ملاقات می‌کنیم که به طبابت سرگرم است . حرفه پزشکی براننده يك برهمن نیست ، اگر چه این حرفه بطور کلی يك حرفه پاک و شرافتمندانه نیست اما مغان (Magians) در سراسر شرق به این حرفه سرگرم‌اند . اکنون با یادآوری این مطلب که در شمال غربی هند برهمنان دارای تعصب نبودند ، آیا جا ندارد که درباره برهمن بودن چاناکیا شك کنیم ؟ و این تصور را تقویت کنیم که این عنوان

۳۵ - این واقعیت که مردم مرو برای هندیان شناخته شده محسوب می‌شدند در مجموع مروهوتا Merubhuta آمده است و پلسن ج دوم ص ۱۶۹ .

۳۶ - نگاه کنید به Bankipore Express ۲۸ فوریه ۱۹۱۴ ص ۵ .

را بناحق بنامش افزوده‌اند؟

تحقیق خود را درباره وی از کتاب معروف خود  
او ارتاشاسترا Arthashastra شروع میکنیم تا به بینیم که  
وی تا چه حد و چه میزان یک برهمن بوده است. در این  
بررسی از همان ابتدای کار نکات جالب توجهی می‌یابیم،  
وی از شوکرا Sukra و بریهاسپاتی Brihaspati یعنی زهره  
و مشتری نام برده و آنها را دو وجود مقدس در مراتب خدائی  
قرار میدهد ما میدانیم که تبرک و تقدس این دو ستاره در  
ایران قدیم معمول بوده است و از این لحاظ میتوان میان وی  
و اعتقادات مذهبی ایرانیان قدیم و توجه ایشان به نجوم و  
ستاره‌شناسی ارتباط و بستگی مهمی قایل شد. وی در جای  
دیگر کتابش هنگامیکه از علوم گوناگون نام میبرد سلسله  
مراتبی این چنین دارد:

انویک شیکی Anvikshiki و داهای سه‌گانه، وارتا  
Vartta (کشاورزی یا پیشه و هنر بطور کلی) و حکومت،  
چگونه ممکن است که یک برهمن هندی دانش و مجموعه‌ای  
را بروداهای سه‌گانه مقدم بدارد، درباره این انویک شیکی  
که مقدم بروداهای سه‌گانه ذکر شده است، خود او در کتابش  
مطالبی ذکر کرده است و مینویسد که این رشته از علوم  
شامل سانکیا Sankhya، بوگا و لوکایاتا Lokayata است  
که آخرین را مترجمان تصور میکنند که بمعنی شرک و  
بت پرستی باشد. بنابراین برهمن بودن و تعصب چانکیا در  
هندوئیسم رد میشود حتی ذکر یوگا پیش از ودای سه‌گانه نیز  
پرمعنی و قابل تعمق است زیرا ما می‌دانیم که یوگا نیز  
بیشتر متعلق است به مغان نقاب‌دار ریاکار عهد باستان تا هند  
اصیل. چانکیا درودانگاس از ستاره‌شناسی نیز نام می‌برد که  
البته شگفتی ندارد و صاحبان بعضی رسالات مشابه نیز چنین  
می‌کنند، اما آنچه که لازم است تذکر داده شود اینست که  
تکوین و تدوین اینگونه رسالات باید مربوط باشد به عصری  
که نفوذ تمدن ایرانی در هند وجود داشته و قابل توجه بوده  
است، چانکیا در نظام حکومتی خود آموزشگاههایی برای  
تعلیم و تربیت اطفال یتیم دائر کرده بود، موادی که باین  
کودکان تدریس و تعلیم می‌شد از لحاظ تحقیقی که ما می‌کنیم  
قابل توجه است و این چنین است: ۴۷

(... در پرورشگاه کودکان یتیم با هزینه دولت  
نگهداری می‌شوند و به ایشان علوم، کف‌بینی، جادوگری،  
آخوندی، تردستی، شعبده‌بازی، فالگیری و پیشگوئی تعلیم  
داده می‌شود. . . .)

در تاریخ هندو در موارد مشابه این برنامه تحصیلی با  
هیچ برنامه‌ای قابل انطباق نیست و برای کسانی که به نحو  
تفکر برهمنان هندو آشنا هستند این امر یعنی دائر کردن  
چنین آموزشگاهی بسیار پرمعنی است و بعید است که یک

برهمن هندو چنین کند و درین مورد نیز چاره‌ای جز این  
نخواهیم داشت که اعتراف کنیم چانکیا یک مرد مذهبی  
بوده است یک روحانی، اما نه یک برهمن هندو بلکه یک  
مغ برهمن یک وزیر مغ.

درین باره اگر بخواهیم شواهد دیگر بیاوریم کار این  
مقاله بدرازا می‌گردد و خسته‌کننده می‌شود. برای نمونه یک  
عبارت دیگر ازین کتاب (فصل نهم در ترجمه ص ۱۷) را نقل  
می‌کنیم، درینجا چانکیا هنگام برشمردن صفات عالیه روحانیان  
دربار شاهی چنین می‌نویسد:

(... چنین کسی باید انسانی خردمند و دارای صفات  
عالیه باشد، این خصوصیات را پیش از این گفته‌ام و اکنون  
بازگو می‌کنم: چنین کسی باید عالم و دانش‌پژوه باشد  
وداها و انگاهای ششگانه را خوب بداند و قدرت پیشگوئی داشته  
باشد از آینده چه آینده‌ای که قبلاً تعیین شده و مقدر است و چه  
آینده‌ای که به اتفاقات معمولی بستگی دارد، خبر بدهد چنین  
کسی باید از رموز و فنون حکومت سررشته داشته باشد و  
در برابر او امر شاه مطیع محض باشد و بتواند از مصیبت‌های  
بشری چه آنها که خدائی است و چه آنها که مربوط به  
بشر است جلوگیری کند. چنین شخص باید از عهده انجام  
مراسم مذهبی و اداره آن برآید، مراسمی که بطور تفصیل  
دراثر او دا ذکر شده است).

با بررسی این متن به این نتیجه می‌رسیم که خود  
چانکیا یک اثر روان بوده است (Atharvan Purahita)  
و در حقیقت من تصور می‌کنم که اصولاً، پوروهیتا متعلق بوده  
است به این طبقه خاص روحانی ولی چرا بچه دلیل این  
روحانی دارای چنین امتیازاتی بوده است تا حدی که شاه  
را نیز تحت نفوذ خود داشته، مطلب مهمی است که باید  
بررسی شود، نتیجه تحقیقات من درین باره با مطالعه وداها  
و سایر متون هندو رضایت‌بخش بوده است و برداشت کلی  
اینست که این مطلب یک امر عادی هندی نیست، جای اثر وودا  
نیز در میان وداها یک جای پست و حقیر است، همین مطلب  
یعنی جای پست و کوچکی که به اثر وودا داده شد کلید  
گشایش تحقیقاتی ماست.

بنظر من چون این پادشاهان اولیه هند از لحاظ نژاد  
و نیاگان ایرانی بودند روحانیون خاص خود را نیز از ایران  
آورده بودند تا آداب و رسومشان محفوظ بماند و انعکاس  
این مهاجرت و انتقال مظاهر آئینی این ایرانیان حکمروا،  
خلق اثر وودا بوده که می‌توان بدان ودای ماجیک (مغی)  
عنوان داد. ۴۸.

اگر این امپراتوران و پادشاهان نخستین هند را ایرانی  
بدانیم این مشکل خود بخود حل است، قدرت و اهمیت  
فوق‌العاده این روحانیون امری است عادی و قابل پذیرش.

بدیهی است روحانیون مغ که با این سرداران به هند آمدند، نخست از پذیرفتن هرگونه تغییر و آئین مغی سرباز زدند اما با گذشت زمان و وجود وحدت و هم‌آهنگی میان بومیان و تازه رسیدگان که هردو آریائی بودند و تشابه بسیار در مسایل مذهبی، یک نوع توافق و تطابق میان مغان و برهمنان فراهم گردید و برهمنان مغان را در سطحی پائین‌تر از خود بعنوان روحانی پذیرفتند، پادشاه نیز ازین طبقه‌بندی دلتنگ نبود زیرا هدف وی بهره‌گیری از نفوذ معنوی مغان بود. به‌این ترتیب و برپایه آداب و رسوم خاص مغان توأم با هندوئیسم این طبقه در دربار شاهان بزرگ موجودیت یافت و پس ازین دیگر هیچ پادشاهی از هندوها قدرت نداشت که این اثرواها را از درجه عالی که دارند تنزل دهد، مبارزه و سرسختی با سحر و جادو در میان مردمی که بدان اعتقاد دارند کاری است خطرناک و همین کافی است که بتواند به نحوی دیگر ثابت کند که پوروهیتا یک روحانی اثرواها است.

اثرواواها یک نام دیگر نیز داشت: اثروان گیراساس Atharvangirasas بنظر من هردو جزء ترکیب‌کننده این نام نیز ایرانی بود.

البته درسراسروداها می‌توان آثار از ایرانیان و ایرانیان یافت ولی آنچه مسلم است اینست که اثرواواها مخلوطی است از آنچه که مغان با خود آوردند و آنچه که در میان هندوها مشابه بدان یافتند و بدان ملحق کردند. بدیهی است دربدو امر میان گروههای مختلف مذهبی کشمکشها و برخوردهای سخت پدید آمد (که ما درآینده شواهدی از آن خواهیم داشت) ولی پس از آن که مغان بومی شدند و رنگ هندی بخود گرفتند اشتراك منابع باعث شد که اختلافات را هم رفع کنند و میان‌شان یک نوع وحدت پدیدار شد، با بررسی بیشتر در متنهای قدیمی می‌توان درباره این آشفتگی اجتماعی شواهدی تازه یافت و به کنه امر پی برد. در یک متن ویشنوپورانا Vishnu - Purana عباراتی هست که از نظر بررسی که ما می‌کنیم بسیار جالب و پرمعنی است، درین متن تشریح شده است که انگیراسا Angirasa در شاکادویپا Saka-Dwipa یکی از وداها شمرده می‌شود، درحالیکه این کتاب دراصل یک کتاب مقدس ایرانی بود و حتی بخط ایرانی نیز نوشته شده بود. در شاکادویپا به جنگجویان ماگادها Magadha لقب می‌دهند، برهمنان ماگها (مغان) نام‌دارند و کشاتریاها Kshatriya ماگادها نام گرفته‌اند (توجه کنیم به این مطلب یعنی لقب مغی برای برهمنان که ما نیز برای اثبات آن در مورد چانکیا کوشش داشته‌ایم و اکنون درین پورانا چنین با صراحت ذکر شده است) و ماگادها در سانسکریت دو معنی دارد: جنگجویان ایرانی - ساکنان

ماگادها، جنگجویان ایرانی از لحاظ طبقه اجتماعی از نیمه امتیازات طبقاتی استفاده میکردند و «نیمه کاست» بودند. بنظر من این مطلب نیز از لحاظ کار ما قابل توجه است.

اکنون به‌بینیم که ما ازین کلمه ماگادها چه می‌دانیم: این کلمه را در زبان سانسکریت نمی‌توان توجیه کرد و نمی‌توان گفت که در هند اصالت داشته و قدیمی باشد، آنچه من می‌توانم بگویم اینست که کلمه برای نخستین بار در خود اثرواواها بکار برده شده است، جائی که اختلافهای مذهبی و مسلکی مطرح می‌شود، همان اختلافاتی که ما نیز بدان اشاره کردیم. در عبارت سانسکریت مورد بحث ما، از ماگادها بواسطه امانت و تقوای‌شان سخن بمیان آمده است و ارتباط‌شان با باهلیکاها Bahlikas مطرح شده است.

پرفسور بلومفیلد Bloomfield اهمیتی به این نامهای اساطیری نداده است. ولی من با بلومفیلد هم عقیده نیستم، اکنون با توجه باین مطلب که طبقه‌بندی نامها در هر دو متن قدیم پوراناها و اپوها Epos یکنواخت است به‌بینیم چگونه می‌توانیم ازین متن‌ها برای بررسی که مطرح کرده‌ایم بهره‌مند شویم، آنچه که ما درباره ماگادها گفتیم در کتاب پرابداکاندر دایا Prabodhacandrodaya نیز قید شده است، درینجا نیز ماگادها را سرزمینی بحساب آورده که توسط خارجیان مسکون شده است. تاریخ تدوین این سند برای ما مهم نیست چونکه در متن اثرواواها نیز همین مطلب ذکر شده است و اثرواواها خود درین مورد بهترین گواه ادعای ماست درمتون دیگر نیز اگر دیدی کججاو داشته باشیم، شواهدزنده خواهیم یافت. در مجموعه بهاویشیاپورانا Bhavishya Purana عباراتی هست که مایه‌شگفتی و یلسن را فراهم ساخته. وی در برگ شصت و چهارم از مقدمه‌ای که برین کتاب نوشته است می‌گوید که دوئلت آخر این مجموعه به مکالمه و گفتگوی گرشنا و پسرش و سه شخصیت آسمانی دیگر وایشیثا Vasishtha ناردا Narada و ویاسا Vyasa اختصاص یافته است، گفتگوی خدایان درباره فیروزی و اقتدار خورشید و پرستش این اختر فروزان است و در پایان از ماگها (مغان) که پرستشگران ساکت و مرموز خورشیداند، سخن بمیان آمده است این ماگها در شاکادویپا سکونت دارند. حال اگر نویسنده پورانا از این کلمه قصدش افاده معنی همان مغ ایرانی باشد مطلب برای ما بسیار پرمعنی خواهد بود زیرا نویسنده بدین ترتیب خواسته است که ارتباط و بستگی میان آتش‌پرستان ایران و هند را روشن کند. بنظر ویلسن درباره این مطلب باید

۳۷ - کتاب چانکیا فصل ۱۲ ص ۲۲

۳۸ - ماکدونالد کیث Vedic Index ج ۱ ص ۸  
Macdonald & Keith



بررسی بیشتر صورت گیرد، من هم با این نظر کاملاً موافقم. نخستین گام را برای این بررسی خود ویلسن برداشته است و نتایج کارپرزش وی در نامه‌ای که به پراړینو **Pere Reinaud** نوشته، قید شده است این نامه را خوشبختانه در میان غلطنامه کتاب گنجانده‌اند و محتوی آن از لحاظ بررسی ما بقدری جالب و چشم‌گیر است که من ناچارم قسمتهائی از آن را عیناً نقل کنم ویلسن می‌نویسد:

(... دوازده فصل آخر از چهارده فصل بهادیشیاپوراناً، به بیان روایات و متنها اختصاص داده شده است که از آن جمله است رواج و گسترش مهرپرستی و نیایش خورشید در نواحی شمال‌غربی هند توسط شامبا **Samba** پسر کرشنا. شامبا مورد بی‌مهری يك روحانی دانش‌پژوه بنام دورواساس **Durvasas** قرار گرفت و در اثر نفرین این روحانی به برس دچار شد. شامبا از فرمان دانش‌پژوه مزبور که مردی بسیار تندخو بود سرپیچی کرده دچار این بلیه گردیده بود. شامبا که از درمان خود توسط انسانها ناامید شد بجنگل رفت و وجود خود را وقف عبادت و نیایش سوریا **Surya** کرد زیرا خردمند دیگر بنام ناردا **Narada** درباره این خدای مقتدر سخنها گفته بود. شامبا پس از کسب اجازه، از دوارکا **Dwarka** عزیمت کرد و از کنار رود سیندهو (سند یا ایندوس) بسوی شمال رفت تا برودخانه بزرگ چاندرا بهاگا **Chandra Bhaga** (چیناب) رسید. ازین رود بزرگ نیز گذشت و به کنار بیشه میترا **Mitra** (میتراوانا **Mitravana**) رسید و در آن معتکف شد و با روزه‌داری و توبه و نیایش رضایت سورانا را حاصل کرد و از لک‌وپیس پاک شد. در ازای این تقدیس موظف گردید که معبدی برای نیایش خورشید بسازد و به این ترتیب سنگ اول بنای شهری بنام چاندرا بهاگا - **Chandrabhaga** در کنار این رودخانه بکار گذارده شد. در بخشهای بعدی کتاب از تعلیماتی که ناردا به شامبا داده است صحبت شده است این تعلیمات در باره مراسم برپاسازی این پرستشگاه خورشیدی و نیایشهای روزانه است. نخست شامبا مصمم بود که عده‌ای از برهمنان خردمند را برای خدمات مذهبی و دریافت نذرونیازهایی که خود به خدای خورشید خواهد داد بخدمت بخواند ولی ناردا بعنوان عدم موافقت و رعایت روح اثیری مانو، ازین کار ممانعت کرد و گفت برهمنان درین مکان برای اشاعه بت‌پرستی و نیایش ارباب و انواع برای خود يك منبع درآمد خواهند یافت و حکم قطعی من اینست که هیچ برهمنی حق ندارد درین معبد به مقام روحانیت برسد مگر در صورتیکه درین جهان به تحمل ریاضت و سختی تن دردهد و برای مکافات در جهان دیگر نیز آماده باشد. سپس ویرا راهنمایی کرد که به گائوراموکا **Gauramukha** (سفید چهره) پوروهیتای پادشاه ماتهورا

بنام اوگراسنا **Ugrasena** مراجعه کند زیرا مرد سفیدچهره تنها کسی خواهد بود که ویرا برای انتخاب خدام معبد خورشید بدرستی راهنمایی خواهد کرد، شامبا نیز نزد مرد سفیدچهره رفت (زال) و وی او را به گرمی پذیرفت و گفت که چه کسانی را برای این کار در خدمت بگیرد.

اما شاهزاده شامبا از محل این روحانیان توصیه شده بی‌اطلاع بود تا اینکه با لطف خاص سوریا از محل این خردمندان روحانی مطلع شد. به شامبا خبر رسید که برای یافتن این گروه یعنی مگاها (مغان) باید به سرزمینی که در آنسوی دریای آب شور واقع است و شاکادوپیا نام دارد برود در اینجا مگاها حالتی نظیر برهمنان در جامبودپیا **Jambu-Devipa** یعنی هند دارند.

شامبا برای اجرای فرمان آماده شد و از پدرش اجازه خواست که درین مسافرت از گارودای (**Garuda**) وی استفاده کند. شامبا پس از کسب اجازه به شاکادوپیا رفت و هجده خانوار ازین مگاها را راضی کرده با وی به هند بیایند. . . . بنظر من در دل این افسانه و در پس نام مگا یا مغ و پرستش خورشید، درباره روابط مذهبی ایران و هند نکته‌های خیلی مهم نهفته است البته مطالب صریح و قاطع دیگر نیز هست که بروشن شدن این بخش از تاریخ روابط دو ملت کمک می‌کند اما نمی‌توان به این روایات و این اسناد اتکاء قطعی داشت، چونکه نسخه‌ها بواسطه عدم دقت نویسندگان و خطاطان اشتباه فراوان دارد و بعضی اوقات نیز نویسنده اصلی نتوانسته است مطلب را آنطور که می‌خواسته عرضه کند. . . . اما با تمام این موانع و اشکالات آنچه مسلم است اینست که این مگاها همان مغان بودند که از زرتشت پیروی می‌کردند) ویلسن نکات مشترك میان این روحانیان و روحانیان زرتشتی را چنین برمی‌شمرد:

- ۱ - پوشیدن کورچا **Kurcha** که هندی نیست و از خارج آمده است.
  - ۲ - سکوت هنگام صرف غذا که عادت مغان است.
  - ۳ - خطاب و اچارچا **Vacharcha** (که بمعنی مهرپرست است) به این برهمنان مغ.
  - ۴ - اعتقاد به چهار ودا از جمله ودا انگیراسا **Angirasa**
  - ۵ - بکار بردن آویانگا **Avyanga** یا تابه پارسی.
  - ۶ - استفاده از وارسما **Varsma** یا وارساما **Varsama**
  - بنوان پاویترا **Pavitra** بجای داربها **Darbha**
  - ۷ - منع مس‌میت.
  - ۸ - انداختن سگ مرده در معابر.
  - ۹ - لزوم نیایش خورشید در لحظات آخر عمر.
- گذشته ازین يك مگا باید ریش بگذارد پیاده سفر کند

وصورتش را هنگام عبادت بپوشاند. در دست راست خود پورناکا Purnaka و در دست چپ شانکا Sankha (يك نوع صدف) بگیرد و در همه اعیاد و جشنها و اوقات سه گانه روز خورشید را نیایش کند.

بعقیده ویلسن این اختصاصات بخوبی برای اثبات این فرضیه کافی است و می توان ادعا کرد که این مگاها که ذکرشان در بهاویشیا پورانا آمده است همان مغان ایران، ماگی های یونان و پارسیان هند هستند Maga = Mugh = Magi = Parsee پیش از بررسی نکات جالبی که درین یادداشتها گنجانده شده است، نظر بوکانان هامیلتون را که در باره منطقه گایا Gaya ارائه کرده است برای شما باز گو می کنم، می نویسد: تصور می کنم که مگاها روش خورشیدپرستی را بهند آورده باشند در منطقه گایا مورد بررسی ما شواهد بسیار است که اذعان کنیم نیایش خورشید درین منطقه بسیار قدیمی است. Oldham کمیسیونر فعلی پتنا نکته مهمی را به اطلاع من رسانید، وی می گوید با مطالعاتی که من دارم افسانه گایاسورا Gayasura حاوی نکات مهمی درباره آئین برهما و آئین بوداست و علاوه برین درین منطقه هر جا که تعلیمات راجندرالا میترا Rajendralala Mitra غلبه دارد کنایه و اشاره ای است به پیروزی آئین برهما بر آئین بودا و بهر صورت انعکاسی است از کشمکش میان برهمنان هندی و این مگاها ی خارجی. استنتاج کلی ما ازین مطلب این است که مهاجرت و سکونت مگاها در سرزمین مگداها به اعصار بسیار قدیمی مربوط می شود.

متأسفانه ویلسن که درین راه مطالعات و بررسیهای مفید کرده است سرانجام در اثر يك اشتباه، يك استنباط نادرست موفق به گرفتن نتیجه مطلوب نمی شود زیرا وی تصور می کند که مقصود از پارسیان، (ایرانیان) همین پارسیان کنونی هند است که در قرن هشتم وارد هند شده اند و البته ما می دانیم که افتخارات ایرانیان در اعصار قدیم هند مربوط به پارسیان کنونی که پس از حمله اعراب به هند آمدند نیست.

اکنون با در نظر گرفتن آنچه که در بهاویشیا پورانا درباره مگاها آمده است و با توجه به شواهد محلی که در ماگداها یافته می شود یادداشتهای ویلسن را درباره مقایسه نکات مشترك میان مگاها و مغان بررسی می کنیم:

نخست اینکه این شخص سفید چهره یا رنگ پریده، گوراموگا آنطور که هندیان مغرب توصیف می کنند، خود یکی ازین مگاها بوده است که در دستگاه پادشاه ماتهورا مقرب بوده است و ما می دانیم که چند قرن بعد پارتها در همین سرزمین يك حکومت دست نشانده بوجود آوردند و نیز دیدیم که شامبا سفر خود را از دوارکا شروع کرد و ازینجا

به نزد مگاها رفت، بطوریکه پورانا می نویسد شاکاها Sakas از همین راه نه از راه زمینی پنجاب وارد هند شدند و در این سرزمین اقامت کردند، بنابراین معلوم می شود که مگاها در هند قدیم سه مرکز تجمع اصلی داشتند: ماگداها، ماتهورا و گجرات، این مطلب را من در آینده نیز مورد بحث قرار خواهم داد و بنحو دیگر به اثبات خواهم رساند. بررسی این مراکز که اکنون مشخص شده اند، نکات جالبی را برای اثبات فرضیه ما ارائه می کند، خود من که مدنهایست بعنوان يك باستانشناس در هند کار می کنم هنگام بررسی نقش گارودا Garuda در هند و نقشهای مربوط به آهورامزدا در ایران باستان مشابتهائی می دیدم، گارودا وسیله ای بود که طبق اساطیر آریائی مغان را بهند آورد البته این توجه من مربوط می شود به سالها پیش از آشنائی با نظریات ویلسن<sup>۳۹</sup>، در همان هنگام فرضیه من (مشابته این نقشها) با ملاحظه عبارتی از وندیداد که ازین لحاظ بسیار پر معنی و مطلوب است شکوفان شد: من نیایش می کنم گارونمانم Garo-nmanem را که نشیمنگاه آهورامزدا است<sup>۴۰</sup>. سپس برای این که ببینم این فرضیه از لحاظ تاریخی نیز صحت دارد یا نه به بررسی متون باستانی هند پرداختم و دانستم که این نام برای نخستین بار در تریپتیا اران یا کا Traittirya Aranyaka (جلد دهم شماره ۱ و ۶) برده شده است و این با آنچه تاکنون گفته شده منافات ندارد بخصوص که ماگس مولر نیز درباره این مجموعه چنین اظهار نظر می کند:

(این مجموعه معرف آخرین عصر توسعه و تکمیل آئین ودائی است که حاوی يك گروه از حکم و روایات ودائی متأخر است<sup>۴۱</sup>. نقوش مزبور خلق شده در همین عصر ودائی متأخر است بخصوص که از لحاظ جغرافیائی نیز به نواحی شمالی بهار مربوط می شود نواحی که با سرزمین ماگداها همسایه بوده است<sup>۴۲</sup>.)

مشاهده یادداشتهای ویلسن درباره مگاها مرا بسیار بهیجان آورد زیرا می دیدم که توانسته ام شاهد قطعی درباره نظریه خود بدست آورم این هیجان من هنگامی به منتهای حد خود رسید که در مقدمه کتاب ویشنو پورانا این اظهار نظر ویلسن را خواندم:

(... در گارودا پورانا هیچ مطلبی که با نامش توافق

۳۹ - شپیکل: ارانیش ج ۲ ص ۲۴.

۴۰ - فرگرد نهم شماره ۲ الف.

۴۱ - تاریخ ادبیات باستانی سانسکریت پانی Panini

(مؤسسه) اله آباد ص ۱۷۸.

۴۲ - در مهابهارات نیز ذکر شده است. فزبل: میتولوژی

هند ص ۷۶.

دست نخورده هند زرتشتی .

از طرف دیگر ما می‌دانیم که پورانها حاوی مطالب تاریخی مهمی هستند که البته بازیدان ارجاع خواهیم داشت یکی ازین متون قدیمی بنام پرابدها کاندرو دایا Prabodhacandrodaya یادآوری می‌کند که ماگداها در ملچاپرایا جانا پاداه Mlecchapraya Janapadah واقع شده بود و این يك گواه پرارزش درباره فرضیه ماست زیرا نشان می‌دهد ملچاها گروهی از زرتشتیان ایرانی‌الاصل بودند که درشاکادویپا سکونت داشتند .

به این ترتیب شك ما درباره اصالت ایرانی (پارسی) و زرتشتی بودن چاندرا گوپتا بتدریج از میان می‌رود و بعنوان يك شاهد دیگر اظهار نظر هوبت Hwit را که يك ربع قرن پیش ارائه کرد عیناً نقل می‌کنم :

(در کشور ماگداها و در سراسر نواحی خاوری هند ، نیایش الهه مادر یا مظهر سرزمین مادری معمول بوده و آثارش حتی امروز هم دیده می‌شود در گذشته در سرزمین کالینگا Kalinga رسم قربانی کردن انسان معمول بود و بدان مریاه Meryah می‌گفتند این کار که قرن‌ها ادامه داشت توسط مگاها و برای رضایت خاطر الهه مادر مغا Magha صورت می‌گرفت . نیایش الهه مادر یادگار عصر قدرت قبیله‌های مادرشخی است ، دلایل قطعی هست که رسمی مشابه آن یعنی نیایش الهه مادر در ماگداهای باستان نیز وجود داشت . اکنون به مقررات و ترتیبات درباری چاندرا گوپتا توجه کنید :

درینجا زنان بیش از مردان مورد اعتماد هستند ، گارد شخصی پادشاه از زنان ترکیب یافته است وقتی که امپراتور به شکار می‌رود یا در مراسم رسمی شرکت می‌کند زنان از وی مراقبت و نگهداری می‌کنند این زنان نگهبان برخی برارابه‌ها می‌نشینند ، گروهی اسب سوارند و برخی بر پشت فیل می‌نشینند . این زنان سربازان واقعی امپراتورند و با شجاعت و جانبازی خاص خود از وی حمایت می‌کنند (سپس به جمله اصلی فرضیه خود که در حقیقت يك نتیجه‌گیری مهم و ارزنده است می‌رسد که می‌گوید : با در نظر گرفتن پر معنی بودن این مطلب بخاطر داشته‌باشید که چاندرا گوپتا يك پادشاه آریائی نبود .)<sup>۴۳</sup>

آریائی نبودن چاندرا گوپتا نیز خود مطلب جالبی است وی آریائی نبود آنگونه که ما همیشه در نظر داریم یعنی از آن آریائیها تیکه در اعصار گذشته به نواحی شمالی هند هجوم کردند و تنظیم و تصنیف ریگ‌ودا به ایشان منسوب است . البته او اصالتاً آریائی بود چون ایرانی بود و همراه با موجی پس از موج اول ورود آریائیها به هند به این سرزمین آمد به عبارت دیگر چاندرا گوپتا يك پارسی (ایرانی) بود



مجسمه پورانا ، که در تاکشیرا توسط دکتر مارشال کشف شد

داشته باشد نیست ، این پورانا حاوی مطالبی است در باره نیایش خورشید ، ستاره‌شناسی و پزشکی ، بعقیده ویلسن متن اصلی که حامل این عنوان بوده مفقود شده و بعدها این نام سهواً بروی این یکی گذاشته شده است .

اما با مطالعاتی که من کرده‌ام و تحقیقاتی که ثمره‌اش را شما ملاحظه کرده‌اید ، صریحاً اعتراف می‌کنم که برای این متن مورد نظر ما هیچ عنوانی بهتر از گاروداپورانا نیست زیرا که این متن مربوط است به روایات و سنن اصیل و

ونسبت به آریائیهای آن روز هند حالتی شبیه حالت امروز پارسیان نسبت به هندوها داشت .

در تأیید بحثی که اکنون وارد آن هستیم و ادامه خواهد داشت مطلبی را که گریسون می نویسد نقل می کنیم : با بررسی تاریخ زبان شناسی هند به این نتیجه می رسیم که دو گروه زبان هند و آریائی درین سرزمین رواج داشته است یکی زبان گروههای مرکزی و یکی زبان گروههای دیگر که در محیط خارجی گروههای مرکزی سکونت داشته اند. زبانهای اریا Oriya ، بنگالی و آسامی از گروه زبانهای محیطی بوده است نه مرکزی و با مطالعه ای بیشتر متوجه خواهیم شد که حتی زبان گجراتی ازین گروه است ، در همه جاهائی که زبانهای گروه دوم رائج بود ماگی ها تسلط داشتند و برای تکمیل این فهرست باید زبان بهاری را هم به گروه زبانهای محیطی بیفزائیم<sup>۴۴</sup>.

من در تحقیقات باستانشناسی و معماری ، همان نتیجه ای را گرفتم که سرجورج در بررسی های زبان شناسی خود گرفته بود . اکنون سؤال دیگری را مطرح می کنیم : اگر چاندرا گوپتا از تخمه پارسیان ایران بود چرا مگاستنس بدان اشاره ای نکرد ؟ سکوت یک نویسنده درباره یک مطلب مهم و اساسی بندرت ساده و قابل توجیه است درین مورد سکوت مگاستنس را بسادگی می توان تعلیل کرد و ما اکنون آنچه استنباط می کنیم بنظر شما می رسانیم .

نخست اینکه مگاستنس آنچه که درین باره باید بگوید گفته است ، بعقیده او همه چیز دربار چاندرا گوپتا حتی جزئیات آن ایرانی بوده است و هنگام مقایسه وی عمارات و کاخهای چاندرا گوپتا را با عمارات و قصور شوش و اکباتان مقایسه می کند ، آیا نمی توان گفت این مطلب یعنی رنگ ایرانی خانواده و دربار موریائیها در آن عهد و با شرایط محیط آن روز هند آنقدر بدیهی بوده است که نیازی به بازگو کردن نداشته است ؟

دوم اینکه در عصر مگاستنس عوامل ایرانی و درجه نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی در هند بقدری زیاد بود که با عوامل محلی و ملی هند توأم شده بود و اصلاً خارجی بنظر نمی رسید (بخصوص که پایه های اساسی دو تمدن یکی بود و فقط مدتی محدود از جدائی نهائی دو گروه آریائی می گذشت) بدیهی است گسترش بدین پایه لازم اش سابقه چند صد ساله است و این آن چیزی است که ما درین مقاله باز بدان اشاره خواهیم کرد ، ضمناً نباید فراموش کنیم که حتی امروز هم پارسیان هند با اینکه اقلیتی محدود هستند و خصوصیات اصلی خود را حفظ کرده اند خود را هندی می دانند ، بومی هند .

درینجا محقق ارجمند ما میگوید که از قرار گفته مگاستنس یونانیان به موریائیها خطابی داشتند که کلمه ای

است معادل شرقی ها و در سانسکریت معادلش پراسیاه Pracyah است این گروه یعنی پراسیاه در متون سانسکریت ذکرشان بمیان آمده است و همیشه اقوامی قدیمی و متفاوت با سایر گروه های آریائی معرفی شده اند و دلایل و شواهدی هست که ثابت کند آثار حکم و شرایع آئین زرتشتی در میان این قوم دیده می شده است از آن جمله است کاله ، بمعنی زمان Kala که بعقیده اشپیگل کاملاً غیر هندی است . و به عقیده من تا آمدن مغان به هند درین سرزمین سابقه نداشته است و ما اکنون با بررسیهای تازه ای که بعمل آمده است می دانیم که در عصر پورانیك مگاهای مهاجر خود را با آداب و رسوم مملکتی که در آن مقیم شده بودند هم آهنگ و سهیم ساخته و حتی در تکوین و دهاها نقش اساسی برعهده گرفتند در حالیکه از لحاظ اصول خصوصیات پارسی بودن (ایرانی بودن) خود را حفظ کردند (درین قسمت به اختصار گزاشیده شد) ولی آیا این کلمه پراسیاه فقط بمعنی شرقی بوده است ؟ مطلب زیر میتواند پاسخ این سؤال را که منفی است تا حدودی پایه گذاری کند. در مقدمه کتاب قدیمی مانوکل پاسوترا Manavkal Pasutra دانشمند شرق شناس گلدستوکر Goldstucker می نویسد که مفهوم کلمه یاوانانی Yavanani که پانینی Panini بدان اشاره کرده است باید این جمله باشد: (نوشته های پارسیان و شاید خط میخی) با توجه به این مطالب که زن در هند قدیم صاحب اهمیت و اعتبار بوده و در میان مغان نیز مسئله مادر شیخی سابقه ای طولانی دارد ، می توان گفت که استنباط گلدستوکر درین مورد یعنی در مورد نفوذ ایرانیان بر هند درست است . حال بررسی خود را از زاویه دیگر آغاز می کنیم تا به بینیم این کلمات تا چه حد به ایران و ایرانیان و فرهنگ و تمدن این کشور باستانی بستگی داشته است ، بر طبق مدارکی که دکتر فلیت از معبد جاگانات Jagannath ارائه میدهد یاواناها Yavanas در میان سالهای ۵۳۸ و ۴۳۱ پیش از میلاد و بار دیگر در میان سالهای ۴۲۱ تا ۳۰۰ به اریسا هجوم کردند اگرچه خود دکتر فلیت معتقد است که این مدارک قابل اعتماد نیست اما برای ما که قضایا را از زاویه های مختلف بررسی کرده ایم مطلب قابل قبول است . یاواناها از اقوامی بودند که در یکی از نواحی شاهنشاهی بزرگ ایران سکونت داشتند. اکنون بدون اینکه بحث خود را درباره مطلب مهمی که در سوترای پانی نی ذکر شده است متوقف سازیم کوشش خواهیم کرد که شواهدی در باره کلمه یاوانا که تاحدی من می دانم

۴۳ - Jras - ۱۸۹۰ ص ۴۳۱ .  
۴۴ - Sir George Grierson